

– در ایران، جدائی دین از دولت، پانسمانی است که عفونت را می پوشاند

شهاب برهان

یکی از عرصه های استراتژیک در فردای جمهوری اسلامی، تکلیف دین و نهادهای دینی است، چرا که بعد از جمهوری اسلامی، موقعیت مذهب شیعه و نهادهای اسلامی، چه بخواهیم و چه نه، بازگشت به وضعیت پیش از انقلاب خواهد بود.

ما باید برای لائیسیته تبلیغ و تلاش کنیم، اما خطاست اگر آنچنان که طرفداران نظام اقتصادی و اجتماعی موجود منهای ملا و حکومت دینی می کنند، لائیسیته به معنی جدا سازی دستگاه دین از دستگاه دولت را همچون کلید بهشت و حلال مصائبی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی قلمداد کنیم که ملاها و حکومت دینی بانی اش نبوده اند، هرچند که تشدید اش کرده اند. رادیکال ترین لائیسیته نه مسئله استثمار و غارت و فقر و بیکاری و فقدان امنیت شغلی و اجتماعی را حل خواهد کرد، نه تبعیضات اقتصادی و سرکوب های سیاسی، زبانی و فرهنگی انتیکی را برطرف خواهد کرد، نه صرفاً با الغای فشارهای دولت شیعه بر زنان، آزادی و برابری زنان با مردان در هر زمینه ای را تأمین خواهد کرد، نه فاجعه زیست محیطی را متوقف خواهد کرد

....

گذشته از این جنبه، لازم است آگاه باشیم که پس از جمهوری اسلامی، لائیسیته کلاسیک (فرانسوی) هرچند جهشی به جلو از قهقرای حکومت دینی خواهد بود، اما مردم ایران را از سلطه دین مداری و شیعه گری فرقه های اسلام سیاسی نجات نخواهد داد. با سقوط جمهوری اسلامی، دین، بویژه مذهب شیعه، دیگر به هیچوجه فقط یک موضوع عقیدتی و ایمانی نخواهد بود (هرچند که در پیش از انقلاب هم کاملاً چنین نبوده است) و آن را برخلاف نظر بسیاری از مدافعین لائیسیته، نمی توان به بطری "امر شخصی" برگرداند و با آن فقط همچون یک اصل حقوق بشر و در چهارچوب "آزادی عقاید و ادیان" برخورد کرد. این موضوع، نقطه مرکزی بحث من در نقد لائیسیته ایست که اپوریسیون راست ضد "حکومت ملایان" از سلطنت طلبان تا جمهوریخواهان رنگارنگ، آن را همچون هویجی بر سر چوب آلترناتیو خود آویخته اند.

حاکمیت دینی فعلی در ایران یک تجربه ی تاریخی ی دیررس و بسیار گران پرداز برای توده ها و نسل هائی بوده است که قرن ها به وعده های دروغین اسلام و به روحانیت شیاد امیدوار بوده اند. نمی توان این سرخوردگی تاریخی و تجربه توده ای و درس هائی را که از آن باید گرفت به هیچ شمرد، گوئی که "نه خانی آمده و نه خانی رفته است" و خود را به این راضی کرد که فیلم تاریخ را برگردانیم به نقطه ای که

فاجعه هنوز آغاز نشده بود و ادعا کرد که اگر پس از جمهوری اسلامی، نظامی لائیک داشته باشیم و « دین امر خصوصی» تلقی شود، شر اسلام سیاسی کنده و مسئله جامعه دین مدار حل خواهد شد

در ایرانی که توده های مردم دهه ها اسیر حکومت فاشیستی شیعی بوده و در خون و خاکستر خود دست و پا زده اند، تبلیغ لائیسیت می تواند برای مردم جذابیت داشته باشد اما می تواند بسیار هم گمراه کننده و فریبکارانه باشد. جدائی دین و دولت و تضمین استقلال دستگاه دین از دولت، در پس از جمهوری اسلامی، درمان نیست، پانسمانی است که روی عفونت فعال را می پوشاند. برای بیان مقصود، ناگزیر ام مقدمتاً روی مقولاتی به اختصار تمام مکث کنم

الف- جنبه های دین

من در اینجا بدون نیاز به تمایز دین از مذهب بعنوان شاخه ای از دین، سه جنبه یا سه زمینه بروز برای دین قائل می شوم

الف- ۱ « جنبه ایمانی»: دین را تا جایی باید « امر شخصی» تلقی کرد که به باور فرد به ماورالطبیعه محدود می شود؛ به بینش فلسفی شخص که: ” از کجا آمده ایم و چرا و به کجا می رویم؟ ” این، جنبه ی خدا باوری و به عبارت دیگر، جنبه ی ایمانی دین است. خرافه های ناشی از جهل نسبت به رخدادهای طبیعی، ترس از مرگ و عجز در برابر بیماری (توسل به دعا و نذر و قربانی و جادو و غیره) نیز اگرچه زمینه های و اثرات اجتماعی دارند اما می شود آن ها را جزو قلمرو شخصی دین به حساب آورد

الف- ۲ « جنبه حقوق / تکالیف»: مربوط به « باید و نباید»ها، تکالیف و حقوق فرد مؤمن در برابر خدا و آخرت و نیز در قبال خود و محیط پیرامون خود، از خانواده تا جامعه، و نیز احکام زندگی جمعی و اجتماعی (شرعیات) است. اینجا ترکیبی از دین به مثابه امر ایمانی و شخصی با دین بمثابة حقوق و تکالیف گروهی را می بینیم

الف- ۳ « جنبه تخریری / تهییجی»: بجز جنبه ایمانی ی شخصی و جنبه حقوق و تکالیف، با دین همچون یک مخدر در قبال مصائب و حرمان های اجتماعی، و نیز در شرائطی همچون عامل تهییج و تحرک توده ای روبرو هستیم. تخریر و تهییج اگرچه در تضاد اند، اما من آن ها را کاملاً تفکیک نمی کنم چون اولاً بطور خالص وجود ندارند و همواره توأم اند و ثانیاً نقطه اشتراک شان در این است که اسباب دستکاری توده هائند (manipulations) ذهن

دین در جامعه طبقاتی – به هر اندازه که جامعه از آموزش و پرورش علمی عقب مانده تر هم باشد، به همان نسبت – به عنوان یک نیاز فرا شخصی و فراگروهی، بعنوان یک نیاز اجتماعی و همچون یکی از ستون های ساختاری فرهنگ جامعه طبقاتی مطرح است

در مقیاس فردی، میان دین و ثروت و رفاه رابطه ای مستقیم و خطی وجود ندارد. دانشمندان بزرگی از میان فقرا برخاسته یا در فقر مرده اند و ای بسا ثروتمندان و بی دردانی که سخت اسیر مذهب و خرافه اند. اما در مقیاس کلان اجتماعی و توده ای، فقر فرهنگی با فقر مادی نسبتی مستقیم دارد. دین و باورهای خرافی با مسکنت و نا ائمنی اجتماعی توده های مستمند رابطه ای مستقیم و مشهود دارد و به مثابه وسیله تخدیر و آئینی برای توجیه و پذیرش بی چارگی مردمان بی چاره و توکل و تفویض اراده و اختیارشان موضوعیت می یابد. از این منظر، دین همچون پاسخی اجتماعی به نیازهای اجتماعی بی پاسخ، خود نیز به یک نیاز مبرم و یک ضرورت اجتماعی تبدیل می شود.

دین در قلمرو اجتماعی، عموماً اسباب توجیه محرومیت ها و تبعیضات و تأویل آن ها به مشیت الهی، («رضا به داده بده وز جبین گره بگشای/ که بر من و تو در اختیار نگشاده ست») و امید جبران بی حقی ها و اجرای عدالت الهی در «عالم باقی» است («دین، افیون توده ها»)

اما همین دین در شرائطی نیز می تواند نقش یک محرک کنش جمعی را ایفا کند و همچون وسیله ای در دست سردمداران، برای بسیج توده ای و به حرکت در آوردن آن ها برای تثبیت وضع موجود یا برای برهم زدن آن مورد استفاده قرار بگیرد. در تاریخ ایران جنبه های تخدیری و تهییجی دین همیشه درهم تنیده بوده اند و بخصوص در رابطه با مذهب شیعه، از هفت امامی (اسماعیلیه) تا دوازده امامی، در دوره هائی جنبه تهییجی و شورشی برجستگی و چیرگی داشته است.

با وجود این سه جنبه دین، خطاست اگر ادعا شود که دین فقط «امر شخصی» است. شاید کسانی بخواهند که دین فقط و فقط امر شخصی باشد ولی در واقعیت چنین چیزی ناممکن است.

ب- جامعه دین مدار و سکولاریزاسیون

من نمی توانم بحث لائیسیته را بدون ربط و نسبت آن به سکولاریزاسیون جدی بگیرم.

سکولاریزاسیون معانی بسیار متفاوت و مورد مناقشه ای دارد، از جمله جدائی دین از دولت (مترادف سکولاریته)، زمینی در برابر آسمانی؛ به روز شدن دین در برابر تاجر و تعصب، عقلانی شدن... یکی از معانی سکولاریزاسیون، غیر دینی شدن است و من در این نوشته سکولاریزاسیون را به همین معنی به کار می گیرم.

سکولاریزاسیون به گمان من سه وجه دارد

وجه سیاسی: غیر دینی شدن دولت (چیزی که به آن لائیسیته یا جدائی دستگاه دین از دستگاه دولت می گوئیم)

وجه ساختاری، یعنی غیر دینی کردن نهادها و موسسات دینی (اعم از سلب مالکیت و مدیریت تا منع فعالیت و انحلال)

وجه فرهنگی، یعنی گذر از فرهنگ ایمان مدار، به فرهنگ علم مدار

ب- ۱ همزیستی علم دانش آموختگان و ایمان توده ها: ریشه های دین بمثابه قدیمی ترین و دیرپاترین فلسفه در جامعه انسانی، در عمیق ترین گذشته های تاریخ جهل مردم در درک علت ها و توضیح رخدادهای طبیعی و اجتماعی، ترس از مرگ و عجز در برابر بیماری، و چاره ای موهوم در برابر بی چارگی بوده است. منطقاً، دین می بایست با عبور بشر از شاهراه های عصر روشنگری و انقلابات علمی، در کوره های تاریخ جا می ماند و مهجور و متروک می شد، اما تاریخ اینگونه خطی سیر نکرده است و در هیچ زمینه ای خطی حرکت نمی کند. دانش و بینش علمی اگرچه در طول تاریخ گسترش یافته است، اما اعماق جامعه و افکار توده ای را تسخیر نکرده است. سبب ناموزونی ی نجومی ی پیشرفت های علمی و تداوم و گاه حتا تشدید سلطه ی همزمان خرافه بر افکار توده ها، اندکی به استقلال نسبی، یا بگوئیم، عدم انطباق فرهنگ و سنت از سرعت تحولات ساختاری (تسامحاً عقب ماندن مدرنیته از مدرنیسم) مربوط است، اما بیش از آن مربوط است به اولاً نابرابری امکانات دسترسی توده ها به علوم و آموزش و تربیت علمی در قیاس با دانشمندان و آکادمیک ها و آموختگان مدارج علمی، وثانیاً و عمدتاً به بازتولید دین (باز تولید خود انگیزه و باز تولید تزریقی) در افکار توده ها

ب- ۲ بازتولید دین: عامل مهمتر از فقدان امکانات دانش آموزی در کندی توده ای شدن سکولاریزاسیون، بازتولید مستمر دین در جامعه است که نه تنها امکان نمی دهد سرعت آموزش و پرورش علمی با سرعت پیشرفت های علمی به توازن متعادلی برسد، بلکه مدام راه های هموار شده را تخریب و رشته های بافته شده را پنبه می کند. بازتولید دین باد سیاهی است که شمع هائی را که سکولاریزاسیون اندک اندک برای مردم روشن می سازد، خاموش می کند. دین در جامعه مدرن پسا روشنگری و پسا انقلابات علمی، از دو طریق بازسازی می شود: من یکی را بازسازی خودانگیزه می نامم و دومی را بازسازی تزریقی

ب- ۱-۲ : بازسازی خودانگیزه ی دین به این معناست که : تا زمانی که دانش و بینش علمی، و همراه با آن رفاه و تامین اجتماعی (از راه برابری در امکان بهره مندی از تحصیل و مواهب زندگی و بهداشت و درمان و غیره) توده ای و اجتماعی نشود، و به بیانی دیگر، مادام که بی چارگی و ناتوانی و بی پناهی توده ای در برابر محرومیت و مسکنت اجتماعی، در برابر بیماری و مرگ و طبیعت، چاره نشود و درک علمی رخدادهای اجتماعی و طبیعی در اعماق جامعه عمومیت نیابد، نیاز به دین و باز تولید نسل اندر نسل آن

ادامه خواهد داشت. جانسختی ی دین در دوران مدرن، اساساً وجهی از تضادهای درونی سرمایه داری و بقایای ماقبل سرمایه داری یعنی تداوم شرائط اجتماعی و سیاسی متناقض با پیشرفت های اقتصادی و علمی در جامعه طبقاتی امروزی است. بازسازی خود انگیخته دین، عمدتاً از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی و مراودات فرهنگی در محیط کار و زندگی و احیاناً مدارس دینی خصوصی صورت می گیرد.

ب ۲- ۲ : بازتولید « تزریقی» ی دین، ترویج و پمپاژ دین در جامعه از طریق موسسات و نهادهایی است که فلسفه وجودی و وظیفه و حرفه و تخصص شان مبارزه با سکولاریزاسیون و خنثا کردن ان، تولید تاریک اندیشی، و خرس کردن جوانه های دانش علمی در اذهان توده ها، عایق بندی ی مغز توده ها در برابر نفوذ دانش علمی و روشنیابی، و پاشیدن کود تعصب و خرافات دینی در اذهان نسل جوان است.

به موازات گرایشات ارتودوکس دینی که کشش نسل های جوان و مدرسه رفته و چشم و گوش به دنیای مدرن باز شده به آن ها کم تر و کم تر می شود، « روشنفکران» دینی و اصلاحگران دین دسته دسته با القاب دکتر و پروفیسور بی عبا و عمامه و تحصیلکرده در فرانسه و آلمان و آمریکا از راه می رسند تا بوی نفتالین و کافور را با ادکلن « به روز» کنند، انچنان که مهندس مهدی بازرگان استاد وقت دانشگاه فنی تهران، وجود خدا را با ترمودینامیک « اثبات» می کرد! اگر چه مراجع و مجتهدین این روشنفکران دینی را با سوظن و احساس خطر نگریده و می نگرند و گاه طردشان می کنند، اما غافل اند که بقا و دوام دین و گرمی بازار دین را در عصر انقلابات بیولوژیک و انفورماتیک و تسخیر فضا و غیره، تا اندازه زیادی مدیون همین « روشنفکران» مخلص و ارادتمند به حوزه و مراجع اند.

ب ۲- ۳ : معاش و دکانداری از راه دین: در زمره ی محرک های بازتولید تزریقی دین، نباید کسب و کار و تجارت و روزی خوردن از راه دین را از قلم انداخت. از حق امام و خمس، زکات، اوقاف، تولیت های اماکن مذهبی و زیارتی، امام زاده ها، نذورات، بنگاه های انتشاراتی کتب دینی، سازمان حج و زیارت، توریسم زیارتی، بازار وسائل عبادتی و پوشش های مذهبی، و بازار مناسبت ها و ماه های خاص مذهبی و ... گرفته تا جاری کردن عقد ازدواج و طلاق و دستمزد آموزگار دینی و قاری قرآن مفلوک سر قبر و ... گذران فال بین و جادو نویس

«بعد از این مقدمات، می رسم به « لائیسیته

ج - لائیسیته

ج- ۱ : لائیسیته یک گام ارزنده است. من در اینجا از این تعریف موجز لائیسیته حرکت می کنم : «جدائی «دستگاه دین از دستگاه دولت

لائسیتته کلاسیک یا فرانسوی ، سازش دستگاه دولت با دستگاه دین برای دخالت نکردن هر یک در کار دیگری، و به عبارت دیگر استقلال دستگاه دین از دستگاه دولت است. و بحث من اساساً بر سر همین استقلال دستگاه دین و عدم مداخله دولت در امر دین و دستگاه دین، در شرائط ویژه و پیچیده پس از جمهوری اسلامی در ایران است

لائسیتته به همین معنا، البته یک دستاورد مهم و گام ارزنده ای به پیش در فاصله گرفتن از روبناهای سیاسی بازمانده از قرون وسطاست. در یک نظام سیاسی فرضی واقعاً و بطور رادیکال لائیک (چیزی که در واقعیت به شیوه ها و درجات مختلف نقض می شود) دستگاه دولت از دستگاه دین، و دین از قوانین اساسی و اداری و قضائی و نظام آموزش عمومی جدا می شود؛ در قانون اساسی کشور، هیچ دین و مذهبی دین و مذهب رسمی شناخته نمی شود؛ هرگونه و هر شکلی از کمک و حمایت مستقیم یا غیر مستقیم دولت به مؤسسات و نهادهای دینی (مگر نگهداری و مرمت بناهای دینی تاریخی که دیگر کارکرد دینی ندارند) ممنوع است؛ برابری همه ادیان و آزادی دین داشتن و نداشتن و آزادی انتخاب یا تغییر هر مذهبی تضمین می شود.

ج- ۲ : لائیسیتته سد راه سکولاریزاسیون ؟

سکولاریزاسیون بدون لائیسیتته تصور ناپذیر است. اما سکولاریزاسیون جزئی از، یا مشتقی از لائیسیتته نیست بلکه لائیسیتته جزئی از سکولاریزاسیون و تنها در قلمرو دولت است. بعبارت دیگر، لائیسیتته (جدائی دستگاه دین از دستگاه دولت) فقط گام نخست و سیاسی سکولاریزاسیون است و خود به خود به سکولاریزاسیون ساختاری و سکولاریزاسیون فرهنگی امتداد نمی یابد.

در نظام سیاسی لائیسیتته کلاسیک، دولت از اعمال قوانین و موازین دینی و آموزش و پرورش دینی پس می کشد، اما "جامعه مدنی" را بر اساس اصل "آزادی" لیبرالی، در تاسیس و تکثیر و مالکیت مؤسسات و دستگاه ها و نهادهای تولید و تبلیغ و ترویج و آموزش و پرورش دینی آزاد و به حال خود وا می گذارد. از اینرو، دولت لائیک در قبال هر دو شکل خودانگیخته و تزریقی ی دین، منفعل می ماند و به این ترتیب، دین و نهادهای دینی در هر سه عرصه ای که در بالا از آن ها سخن گفتم، به زاد و ولد و بازتکثیر خود ادامه می دهند و لائیسیتته در تضاد میان جامعه علمی و جامعه ایمانی، در مصاف تاریخی سکولاریته و دین مداری، بی طرف می ماند، اگر نگوییم دست دومی را علیه اولی باز می گذارد.

در جامعه طبقاتی و استوار بر امتیازات و تبعیضات، به موازات نیاز به پیشرفت علوم برای مقاصد اقتصادی و تجاری و جنگی طبقات حاکم، مذهب همچون افساری بر سهم خواهی و توقعات طبقات فرودست، مدام نوسازی می شود. طبقات حاکم در جامعه طبقاتی، نیازهای برآورده نشده ی توده ها را با

نیاز به دین جایگزین می کنند و از این نیاز بعنوان وسیله ای کمکی و بسیار کارآمد، در کنار سرکوب فیزیکی بهره می گیرند: جایگزین کردن نقد اقتصاد سیاسی با حل المسائل دینی؛ حواله کردن علل حرمان ها و نکبت ها به حکمت و مشیت الهی و جایگزین کردن مبارزه سیاسی و اقتصادی با دعا و عبادت، به امید عافیت در عاقبت، و توجیه الهی مالکیت مالکان زمین و سرمایه که: « در حقیقت مالک اصلی خداست/ این امانت بهر روزی پیش ماست! (که به شما بیچارگان روزی بدهیم!!) ». به این خاطر، به بازتولید خودانگیخته و " دیمی" دین اکتفا نمی شود و دین، از طریق دستگاه ها و نهادهای دینی، و به شکل مستقیم یا ضمنی از طریق رسانه ها و آموزش عمومی رسمی و غیر رسمی تولید و به جامعه پمپاژ می شود. شکل و شدت بهره گیری از دین از سوی طبقات مالک و حاکم یا دولت هایشان، از کشور به کشور و در دوره ها و شرائط تاریخی مختلف فرق داشته است و دارد اما لائیک ترین دولت ها هم در بهره گیری از دین تردیدی نمی کنند کما این که لائیک ترین دولت های " دموکرات" هم، دست کم از انقلاب اکتبر تا به امروز، همواره از مذهب همچون سلاحی نیرومند برای سد کردن پیشروی جنبش های کمونیستی بهره گرفته اند.

د- اسلام سیاسی در ایران بعد از جمهوری اسلامی

د- ۱ : اسلام سیاسی تسلیم لائیسیته نخواهد شد

با سقوط جمهوری اسلامی، قاعدتاً همه سازمان ها و نهادهای دولتی دینی رژیم اسلامی منحل خواهند شد نظیر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بسیج مستضعفین، دادگاه های شرع، شورای نگهبان، وزارت ارشاد، شورای عالی انقلاب فرهنگی، شورای سیاستگذاری ائمه جمعه، نمایندگی های سیاسی عقیدتی، گشت های ارشاد، ستاد اقامه نماز، مراکز گزینش در دانشگاه ها و ادارات، خانه کارگر ... اما پرسش این است که آیا باید به همین بسنده کرد؟ بیائید فرض کنیم که حکومت جایگزین جمهوری اسلامی، بسیار جلوتر از این برود و به انحلال و برچیدن دستگاه های سیاسی- مذهبی افزوده ی جمهوری اسلامی بسنده نکند و همچون یک دولت کاملاً لائیک کلاسیک مثل فرانسه، استقلال دستگاه دین از دستگاه دولت، جدائی دین از آموزش عمومی و قوانین حقوقی و دستگاه قضا، الغای دین رسمی، آزادی و برابری همه ادیان و دیگر شاکله های لائیسیته را برقرار کند (که هیچکدام از این ها در " لائیسیته " نیمبند رژیم پهلوی رعایت نمی شد). آیا این لائیسیته برای ایران پس از جمهوری اسلامی کفایت می کند و می توان به آن رضا داد؟ پاسخ من منفی است.

اولاً ایران پس از جمهوری اسلامی، نه تنها فرانسه، بلکه حتا ایران پیش از "انقلاب اسلامی" هم نخواهد بود. ثانیاً اسلام و شیعه دیگر فقط دین ایمانی و اخلاقی نخواهد بود، دینی قویاً سیاسی، بمراتب سیاسی تر از دوران پهلوی خواهد بود؛ ثالثاً نه فقط ایدئولوژی، بلکه عینیتی آزموده؛ نه بهشتی در پیش رو، که جهنمی

در پشت سر برای اکثریت؛ نه دیگر امر وجدان شخصی، که داغی بر وجدان تاریخ جمعی خواهد بود؛ اسلام پس از جمهوری اسلامی، نه بشارت به مستضعفین، کابوس دهشتناک اکثریت مردم ایران و آئین حرامیان و "مفسدین فی الارض" خواهد بود.

از سوی دیگر، اسلام پس از جمهوری اسلامی، دیگر اسلام فقط مراجع و مدرسین حوزه ها طلبه ها و حجره ها و منبرها و خطبه خوانان عقد عروسی و قاریان سر قبرها، حتا اسلام سیاسی اپوزیسیونل پانزده خرداد یا ۲۲ بهمن نخواهد بود، اسلام دستجات زیر زمینی ی تروریست های خمینی / خامنه ای پرورده نیز خواهد بود که از قدرت سیاسی و اقتصادی و قدری ی مالکیت چاه های نفت و قدرت مالی مافیائی و "آتش به اختیاری" سیاسی و نفوذ و اقتدار منطقه ای به زیر کشیده شده اند، باندهای سیاه آدمکشانی که شبکه های منطقه ای تروریسم اسلامی شان را از عراق و پاکستان و سوریه و افغانستان و یمن و ترکیه و غزه و لبنان و حتا از آفریقا و قلب اروپای غربی برای خونریزی و ویرانگری انتقامجویانه بسیج خواهند کرد. اسلام پس از جمهوری اسلامی، اسلام نوستالژیک آیت الله ها و مراجع مخالف ولایت فقیه هم خواهد بود که امتیازات هرگز نداشته را از دست داده اند و تازه قدر رژیم ولایت فقیه را پس از سرنگونی آن خواهند فهمید. رژیم اسلامی در این چهل و اندی سال (اگر چهل سال دیگر عمر نکند!) تعداد پرشماری نهادهای دینی- سیاسی، چه از مؤمنین و با انگیزه ایدئولوژیک و چه مزدور در تمام ارکان و سطوح جامعه ایجاد کرده است. با انحلال این ها، انبوه سازمان یافتگان در این نهادها و دستجات، سرشان را به سادگی پائین نهند انداخت به دنبال عبادت در پستوی خانه خود بروند. بسیاری از آنان، که خیلی هم کارکشته و آزموده اند، گروه های زیر زمینی ترور و آدم ربائی و ایذا و خرابکاری و تجاوز سازمان خواهند داد. شیعه های در اپوزیسیون تاریخا اینکاره بوده اند و حالا قدرتی را که گران به دست آورده اند مفت از دست خواهند داد و آرام نخواهند نشست. دولت لائیک، حق ندارد به بهانه پابندی به اصول لیبرالی و به بهانه حقوق بشر و احترام به آزادی ادیان، ناظر بی طرف بماند و اجازه دهد این مخلوق آدمخوار و زخمی خورده دکتر فرانکنشتین، ازادانه و راست راست بچرخد مدام پروار شود و قربانی بگیرد.

د-۲ بازتولید دین در پناه لائیسیتیه بعد از جمهوری اسلامی

حال برسیم به زمانی که دولت لائیک جدید نهادهای حکومتی رژیم اسلامی را منحل، و مقاومت ها ایذانات پارتیزانی گروه های انتقامکش اسلامی را مهار و خنثا کرده و کشور به یک "وضعیت عادی و نرمال" رسیده باشد. قضیه به این صورت در می آید که: دولت لائیک با رعایت موازین لائیسیتیه کلاسیک، مذهب را به آزادی جامعه مدنی واگذاشته و خود به انفعال و تماشا نشسته است و به این ترتیب، باز تولید دین، به دو صورت ادامه می یابد: خود انگیزه، یعنی از طریق خانواده ها و عرف و فرهنگ؛ و از طریق تزریق، یعنی: با فعالیت حرفه ای موسسات و نهادهائی که دین تولید و در جامعه تزریق می کنند. کیست که نداند تعداد و تنوع اینگونه موسسات و نهادهای تولید و تبلیغ و ترویج مذهبی (شیعه) از "برکت" قدرت سیاسی

اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی چندین برابر دوره قبل از انقلاب شده و همچون سرطان تمام جامعه را در چنبره خود گرفته است و حتا در کشورهای همسایه و از شرق دور تا کشورهای آفریقائی هم شعبه و شبکه دایر کرده است. به حال خود رها کردن این ماشین عظیم تولید و بازتولید تزریقی دین در جامعه به بهانه ی " آزادی عقیده و بیان" و دلخوشی به این که دولت مذهبی نیست، در معصومانه ترین حالت، انفعال دولت در برابر رشد اقتدار نهادهای دینی و جریانات سیاسی مذهبی در جامعه است. یادآوری این نقد عمومی اپوزیسیون چپ به رژیم شاه را در اینجا بخصوص لازم می دانم که با سرکوب نیروهای چپ و دموکرات و ترقیخواه و باز گذاشتن میدان برای روحانیت و اسلامگرایان در چهارچوب استراتژی مبارزه با کمونیسم، سبب شد که در بحران اجتماعی و سیاسی ۵۶-۵۷، آلترناتیوی بجز فاشیسم اسلامی در میدان نباشد.

جوهر حرف من این است که ایران پس از جمهوری اسلامی و بخصوص با توجه به ویژگی های جمهوری اسلامی و بقایا و میراث های آن، به نظام لائیکیتی نیاز دارد که به جدائی دستگاه دین و دستگاه دولت (و البته دفع و خنثا کردن مقاومت و خرابکاری های ساقط شدگان) بسنده نکند، بلکه گام دوم در مسیر سکولاریزاسیون را بردارد و فعالیت حرفه ای موسسات و نهادهائی را که دین و طلبه و ملا تولید و در جامعه تزریق می کنند ممنوع کند، یعنی: تخته کردن حوزه های علمیه و واچیدن دکان مراجع و مجتهدها، مصادره اوقاف، الغای همه تولیدات های اماکن مذهبی، تعطیلی مدارس تربیت طلاب و ممنوعیت طلبگی، الغای امامت جماعت و نماز جمعه، حذف همه اعیاد و تعطیلی های رسمی دینی و ممنوعیت راه انداختن دستجات عزاداری های محرم و تکایا، تعطیل کردن دانشکده های الهیات (مگر رشته پژوهش های دینی)، ممنوعیت چاپ و تجدید چاپ کتب تبلیغ و ترویج دینی (مگر کتب پژوهشی)، ممنوعیت مدارس و کلاس های خصوصی دینی و رادیو و تلویزیون های دینی (با علم به این که در عصر شبکه های اجتماعی و اینترنت، مسدود کردن مطلق پمپاژ دینی ناممکن است) و دیگر اقداماتی در همین عرصه

ه - فرصت تاریخی

بر دشواری ها و تنش آفرینی های چنین اقداماتی کم و بیش آگاه هستم، اما نکته بسیار مهم در رابطه با ایران پس از سقوط رژیم دینی این است که پس از جمهوری اسلامی، با وجود تداوم تعصبات و تعارضات و احتمال خشونت ها و خونریزی ها، زمان و زمینه ای بس مساعد و نادر تاریخی برای نقد و نفی دستگاه ها و نهادهای دینی و آخوندیسم و تجربه حکومتی شیعه و حتا تا اندازه ای نقد خود دین و اسلام در ایران فراهم می آید که پیش از تجربه توده ها و دینداران از حاکمیت دینی قابل تصور نبود.

قصد من در این نوشته ارائه ی یک طرح اجرایی نیست، تنها بر ضرورت پیشروی از لائیسیتته به مراحل ریشه ای تر سکولاریزاسیون تاکید می کنم. به لحاظ روال اجرایی، روند سکولاریزاسیون طبعاً از برقراری

لائسیته آغاز می شود؛ مرحله سکولاریزاسیون ساختاری و نهادی، برحسب ارزیابی از شرایط، می تواند بطور ضربتی در گرماگرم فروپاشی رژیم و به موازات انحلال دستگاه های دینی ساخته جمهوری اسلامی و سرکوب شبکه های ترور و خرابکاری بازماندگان رژیم انجام بگیرد، یا در زمانی مساعدتر؛ با برنامه ریزی میان و دراز مدت، مرحله به مرحله و گام به گام به اجرا در آید.

و سکولاریزاسیون فرهنگی، در حالی که از نخستین روز سرنگونی جمهوری اسلامی باید آغاز شود، لیکن امریست بسیار زمان بر که تنها با تبلیغات و روشنگری و گسترش آموزش و پرورش علمی به سرانجام نمی رسد، جایگزینی نسل ها در متن یک دگرگونی رادیکال در همه عرصه های جامعه ضرورت دارد تا به تدریج و شاید حتی چند قرن، ریشه های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی پناه بردن مردم به دین خشکانده شود. برخورد با مذهب بعد از جمهوری اسلامی کاری بس پیچیده و دشوار و پرمخاطره خواهد بود و مستلزم هوشیاری و درایت و ظرافت های تاکتیکی. گفتن ندارد که کینه ای آتشفشانی از جمهوری اسلامی و ستمگری هایش در دل اکثریت مردم ایران انباشته شده است، اما آن را به رویگردانی عمومی از دین و کینه از اسلام تعبیر کردن، غلو آمیز و ساده اندیشانه است و بر اساس آن جنگ با دین به راه انداختن، سریعاً می تواند به ضد خودش تبدیل شود. جنگ با حکومت دینی و بقایا و تلاشگران برای احیای آن را نباید با اعلان جنگ به دین و دینداران به پیش برد. باید حداکثر دینداران زخمی از حکومت اسلامی را به مبارزه علیه بقایای حکومت دینی و مدافعان آن با توجه به تجربه ای که کرده اند بسیج کرد و فعال نگهداشت و نه آن که آنان را علیه حکومت لائیک و علیه سکولاریزاسیون تحریک و بسیج کرد. سوسیالیست هائی که با دین از طریق مبارزه با دینداران در می افتند، حال چه با تحقیر و توهین، و چه اگر قدرت دست شان باشد با سرکوب، نتیجه معکوس می گیرند. ممنوع کردن دین و سرکوب دینداران نه تنها چاره ساز نیست، بلکه مقاومت شدید نه فقط متعصبان بلکه همچنین مردمان عادی را برمی انگیزد که گمان می کنند بی دینان می خواهند طناب امید و نجات شان را از چنگ شان بیرون بکشند. مبارزه با دین نه مردم جاهل را عالم می کند و نه نیاز اجتماعی توده به دین را از میان برمی دارد بلکه فقط دینداران را به بسیج علیه حکومت و زیر زمینی کردن فعالیت های تخریبی شان وامی دارد. تنها روش درست و مؤثر، اقدامات ساختاری اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی برای خشکاندن ریشه های نیاز به دین در میان توده ها، به موازات توسعه و تعمیق و تسریع آموزش و پرورش علمی است، کاری مرکب، چند جانبه و بس دشوار و زمان بر که در کشوری عقب مانده مثل ایران ممکن است حتی قرن ها طول بکشد ولی تنها و تنها در یک نظام سوسیالیستی امکان پذیر خواهد بود.

با چشمان باز به آینده نگاه کنیم

من ابداً خوشبین نیستم که سکولاریزاسیون ساختاری یعنی سلب مالکیت و مدیریت و ممنوعیت فعالیت نهادها و موسسات دینی و انحلال آن ها، پس از سقوط جمهوری اسلامی، امری بلافاصله ممکن و محتمل

باشد. هیچیک از اپوزیسیون های کنونی جمهوری اسلامی که شعار لائیسیته می دهند، اگر به قدرت برسند از حد جدائی دستگاه دین از دولت و تضمین استقلال دستگاه دین قدمی پا به جلوتر نخواهند گذاشت، چه آن هائی که در مبارزه با چپ و کمونیسم دستگاه دینی را متحد استراتژیک خود می دانند، چه آنان که برای تداوم استثمار و غارت و توجیه نابرابری ها و تبعیضات به اسلام پناهی و حمایت آیات عظام و واعظین در منبرها نیاز دارند، چه دموکرات مآب هائی که نقض آزادی های بی قید و شرط و حقوق مالکیت نهادها و موسسات دینی را نقض حقوق بشر، سرکوب دموکراسی و استالینیسم قلمداد می کنند، و چه چپ های انارشستی که با هر گونه اتوریته و با هر آنچه نام دولت به دنبال داشته باشد بطور کور و نامشروط مخالفت می کنند. جریانات طیف راست به هیچ قیمت دست از دامن مراجع نخواهند کشید و از اتحاد و ائتلاف با دین برای مقابله با چپ چشم نخواهند پوشید، و از طرف دیگر هم با داده های امروزی، من هیچ شانس برای جایگزینی جمهوری اسلامی با یک نظام چپ و سوسیالیستی نمی بینم. پس، آنچه در ته غربال این نوشته من می ماند، هشدار به مردم است که با چشمان باز به آینده بنگرند و دل خوش ندارند که با جدائی دستگاه دین از دولت، از شر اسلام سیاسی، فاشیسم شیعه و آیت الله ها و طلبه ها و “سربازن گمنام امام زمان” خلاص خواهند شد.

شهاب برهان

مرداد ۱۳۹۹ / ۱۴ اوت ۲۰۲۰ ۲۴